

Received: 2024/3/5

Accepted: 2024/4/28

from 21 to 47

Mehdi Akbarnejad

full professor, Ilam University,
(corresponding author).
m.akbarnejad@ilam.ac.ir

Masoumeh Rahimi

Ph.D. student in the field of
Quranic and Hadith Sciences, Ilam
University.
masumrahimi15@gmail.com

Soltanali Ghaderi

Ph.D. student in philosophy,
Ferdowsi University of Mashhad.
soltanalighaderi1354@gmail.com

Keywords:

Quran, punishment, deviation,
correction, punishment

Investigating the components of the implementation of the punishment mechanism from the perspective of the teachings of the Qur'an

Abstract

“Punishment” is one of the methods of heavenly religions to train man and correct his path. In educational and professional environments, punishment is a way to correct the path of trainers and employees and achieve organizational goals. The purpose of punishment is to adopt a method by which a person is made aware of his wrong and ugly behavior and stops him from doing bad things. Considering the existence of the punishment mechanism in educational and professional environments and the occurrence of possible injuries and the absence of a model. Comprehensive for that, it is necessary to analyze this issue carefully. The importance of this issue is to the extent that “punishment” as a deterrent or learning factor has been emphasized a lot in the educational and legislative system of Islam. The present study tries to find out the components of the implementation of the punishment mechanism with a descriptive, analytical and library method. Examine from the perspective of the verses. Some points can be taken from all of these discussions, such as: the power of the punishment mechanism, the explanation of the difference in the meaning of punishment, warning and punishment, the cases of correct punishment such as: “symptoms and turning away”, “exclusion from society”, “darkness and trouble” “, “Deprivation of divine permission”, “Relegation from the status of angels”, “Descent to earth” and “Rejection and exile”. One of the important achievements of this research is stating the correct examples of punishment and punishment in the verses of the Qur'an, and determining the scope and difference between the two.

بررسی مؤلفه‌های تحقق مکانیسم تنبیه از منظر آموزه‌های قرآن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۲/۹

از صفحه ۲۱ تا صفحه ۴۷

چکیده

یکی از روش‌های ادیان آسمانی برای تربیت انسان و اصلاح مسیر حرکت او «تنبیه» است. در محیط‌های آموزشی و حرفه‌ای نیز، تنبیه راهکاری برای اصلاح مسیر متربیان و کارکنان و دستیابی به اهداف سازمانی است. مقصود از تنبیه، اتخاذ روشی است که به وسیله آن فرد را نسبت به رفتار نادرست و زشت خود آگاه نموده و او را از بدی و کجی بازداشت. با توجه به وجود ساز و کار تنبیه در محیط‌های آموزشی و حرفه‌ای و بروز آسیب‌های احتمالی و نیز نبود الگویی جامع برای آن، لازم است این مسئله مورد واکاوی دقیقی قرار گیرد. اهمیت این مسئله تا آنجاست که «تنبیه» به عنوان عاملی بازدارنده یا عبرت‌گیرنده، در نظام تربیتی و تشریحی اسلام بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. پژوهش حاضر می‌کوشد با رویکردی توصیفی، تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای، مؤلفه‌های تحقق مکانیسم تنبیه را از منظر آیات مورد بررسی قرار دهد. از مجموع این مباحث، نکاتی قابل برداشت است. از جمله: قدرت مکانیسم تنبیه، تبیین تفاوت معنایی تنبیه، انذار و مجازات، موارد تحقق تنبیه صحیح از قبیل: «اعراض و روی گردانی»، «طرد از اجتماع»، «ظلمات و گرفتاری»، «محرومیت از حلال الهی»، «تنزل از مقام فرشتگان»، «هبوط به زمین» و «طرد و تبعید». از دستاوردهای مهم این پژوهش، بیان مصادیق صحیح تنبیه و مجازات در آیات قرآن، و تعیین محدوده و تفاوت این دو است.

مهدی اکبر نژاد

استاد تمام دانشگاه ایلام، (نویسنده مسئول)

m.akbarnezhad@ilam.ac.ir

معصومه رحیمی

دانشجوی مقطع دکترا رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام.

masumrahimi15@gmail.com

سلطانعلی قادری

دانشجوی مقطع دکترا رشته فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد.

soltanalighaderi1354@gmail.com

واژگان کلیدی:

قرآن، تنبیه، انحراف، اصلاح، مجازات

تربیت، یک فرایند مستمر و پیوسته است که هدف نهایی آن کمال و سعادت انسان است. منظور از کمال در مکتب اسلام، قرب الهی است. چنان که تربیت صحیح انسان را به خلیفه الله تبدیل می‌کند: **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً...** (بقره/۳۰) در سایه تربیت غلط انسان می‌تواند به موجودی پست‌تر از حیوان تبدیل شود: **اُوَلِّکَ کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ** ... (اعراف/۱۷۹) تأکید بر تربیت در مبانی انسان‌شناختی اسلام؛ نمودی آشکار دارد. تربیت‌پذیری ویژگی اساسی انسان و دلیل اصلی بر ضرورت فرستادن پیامبران و تشریح دین است. تربیت به معنای ربوبی شدن حقیقت وجودی انسان، بر مبنای هستی‌شناسی غایت‌نگرانه اوست. که این امر مستلزم ابزار و روشی است. (صادق زاده، ۱۳۹۱، ص ۸) در این میان تربیت اخلاقی که وظیفه تهذیب نفس و ساختن انسان را بر عهد دارد، و در جهت ارتقاء و پاکیزه‌سازی زندگی فردی و اجتماعی تلاش می‌کند، جایگاه ویژه‌ای دارد. به همین جهت پیام‌آوران الهی در طول تاریخ بشریت، با فراخوانی امت‌ها به پرستش یگانه‌آفریدگار جهان، با تکیه بر ارزش‌های اصیل اخلاقی در همه ابعاد زندگی، انسان را به رشد و رویش فضایل اخلاقی رهنمون ساختند. (احمدی فر، ۱۳۹۶، ص ۳۲) از همین سلسله سفیران الهی، پیام‌آور اسلام است، که علت برانگیخته شدن خود را تربیت اخلاقی بشر برمی‌شمارد. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۸، ص ۳۲۸) یکی از روش‌های تربیت اخلاقی که قرآن به کار گرفته، تنبیه است. که خداوند متعال در مسیر تربیت اصلاحی انسان از آن استفاده می‌کند. به دلیل اینکه استعداد آدمی برای شکوفاشدن و رسیدن به هرآنچه بالقوه است، ناچار از به کار بردن این مکانیسم‌های تربیتی است. تنبیه روشی مناسب برای بیدار کردن و بازداشتن از کج روی‌ها و مانعی در برابر رفتن به سوی گناهان و هلاکت انسان است. تنبیه و مجازات بر طبق ضوابط، نقشی اساسی در اصلاح فرد و جامعه دارد. بر اساس آموزه‌های اسلامی، «تنبیه» یک روش تربیتی و اصلاحی است که به عنوان مجازات و جلوگیری از ارتکاب خطا در شرایط خاصی و با رعایت آداب و اصولی جایز شمرده شده است. که علاوه بر آنکه در قرآن به آن اشاره گردیده است: **سُنَّةَ اللّٰهِ فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا** (احزاب/۶۲) امروزه مورد اتفاق روانشناسان حوزه تربیتی نیز قرار گرفته است. خداوند اگر چه در آیاتی پیامبر^(ص) خود را بشیر و نذیر معرفی نموده؛ اما به صورت اختصاصی، گاه، او را منحصرًا هشدار دهنده‌ای آشکار، معرفی می‌کند: **اِنَّ اَنَا اِلَّا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ** (شعراء/۱۱۵) تأثیر اصلاح‌گرانه تنبیه تا جایی است که پیامبر اسلام^(ص) در حدیثی اینگونه می‌فرماید: **«حَدَّ یَقَامُ لِلّٰهِ فِی الْاَرْضِ اَفْضَلُ مِنْ مَطَرٍ اُرْبَعِیْنَ صَبَاحًا»**. اجرای یک حد الهی در روی زمین بافضیلت‌تر از باران چهل روز است. (حر عاملی، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۱۲)

از طرف دیگر قرآن روش و منش پیامبران را در این زمینه به عنوان الگو و فصل الخطاب معرفی می‌نماید: **وَ شَدَدْنَا مُلْکَهُ وَ اَتٰیْنَهُ الْحِکْمَةَ وَ فَضَّلْنَا الْخِطَابَ** (ص/۲۰) بر این اساس برای پرهیز از افراط و تفریط در اجرای این مکانیسم، به دستور العمل‌هایی که در این زمینه، آیات و سیره ائمه^(ع) مطرح نموده‌اند، نیازمندیم. توجه به موعد رسیدن مکانیسم تنبیه برای اجتناب از افراط و تفریط که آفت بسیاری از عقیده‌ها و افزایش دهنده بسیاری از عقده‌ها، خصوصاً در دنیای معاصر است،

به عنوان دستور العملی به پیامبران الهی توصیه شده است. تا جایی که خویشتن داری به خرج داده، و برای درخواست تنبیه یا عذاب، مانند برخی از رسولان، قبل از زمان مقرر تعجیل نکند: **فَاضِرٌ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ اِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُوْمٌ** (قلم/۴۸) همچنین در سوره احقاف اینگونه می‌فرماید: **فَاضِرٌ كَمَا صَبَرَ اَوْلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانْتَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوْعَدُوْنَ لَمْ يَلْبُثُوْا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَاَهْلٌ يُّهْلِكُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ** (احقاف/۳۵) با توجه به وجود ساز و کار تنبیه در محیط‌های آموزشی، پرهیز از افراط و تفریط در این زمینه، بروز آسیب‌های احتمالی و نیز نبود الگویی جامع برای آن، پژوهش حاضر در پی تبیین اهداف، اصول و روش‌های تنبیه اسلامی و ارائه الگویی بر اساس آموزه‌های آیات قرآن است. چرا که یکی از روش‌هایی که در محیط‌های آموزشی، به عنوان راهکاری برای تربیت انسان و اصلاح مسیر حرکت او به کار گرفته می‌شود، تنبیه است.

ذکر این نکته ضروری است که در پژوهش‌هایی که در زمینه تنبیه صورت گرفته است، عمدتاً تنبیه و انذار را به یک معنا گرفته و آن را به عنوان امری هشدار دهنده و قبل از ارتکاب جرم بیان نموده‌اند. در صورتی که تنبیه یک حرکت اصلاحی است، و بعد از عمل شخص محقق می‌شود. و قرآن شاهد مثال‌های فراوانی از تنبیه اقوام گذشته بیان نموده است، که همگی آنها بعد از انجام عمل و یأس از بازگشت به حدود الهی اتفاق افتاده است.

۲- واژه‌شناسی تنبیه در لغت و اصطلاح

تنبیه واژه‌ای عربی از باب «تفعیل» و از ماده «نَبَه» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۲۸) «انتباه» یعنی بیداری از خواب (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۸۴) تنبیه در قاموس المحيط این گونه تعریف شده است: «نَبَه: النبه القيام و الانتباه من النوم، و قد نبهه و انبهه من النوم فتنبه و انتبه من نومه، استيقظ، و التنبه مثله» (فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۲۴) وجه نام گذاری مجازات متریان خطاکار به تنبیه، به خاطر آن است که بدین وسیله، او را از خواب غفلت بیدار می‌کنند. (موسوی شوشتری، ۱۳۹۵، ص ۹۹) در فرهنگ‌های فارسی برای تنبیه معانی مختلفی بیان شده است؛ از جمله: آگاه و بیدار کردن، واقف گردانیدن بر چیزی، مجازات کردن، گوشمالی دادن، سیاست کردن و چوب زدن، ادب کردن، تأدیب. (دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۱۴، ص ۵۵۰؛ معین، ۱۳۷۱، ص ۱۱۴۸) تنبیه در اصطلاح به عملی گفته می‌شود که لازمه آن آگاه کردن و هوشیار کردن فرد باشد، و دست کم در سه معنا به کار رفته است:

الف) حذف پاسخ مثبت از ارگانیسم یا اضافه کردن پاسخ منفی به آن: تنبیه، زمانی رخ می‌دهد که پاسخ مثبتی را از موقعیت حذف، یا چیزی منفی به آن بیافزاییم. اسکینری می‌گوید: «تنبیه زمانی رخ می‌دهد که پاسخ چیز مثبتی را از موقعیت حذف می‌کند یا چیزی منفی به آن می‌افزاید. در واقع تنبیه، دور ساختن چیزی از ارگانیسم (موجود زنده) است، که خواستار آن است. یا دادن چیزی

است به کسی که طالب آن نیست.» (سیف، ۱۳۷۴، ص ۳۹۱) تنبیه به این معنا را تنبیه به معنای عام می گویند. (حسینی زاده، ۱۳۷۷، ص ۲۴)

ب) ارائه پاسخ منفی به ارگانسیم: در این تعریف، تنبیه عبارت است از ارائه یک محرک آزارنده یا تنبیه کننده به دنبال یک رفتار نامطلوب برای کاهش دادن احتمال تکرار آن رفتار. تنبیه به این معنا را تنبیه به معنای خاص می گویند. (سیف، ۱۳۸۵، ص ۷۷)

ج) تنبیه بدنی یا کتک زدن: گاهی مراد از تنبیه، به این معناست که آن را تنبیه به معنای اخص می گویند. بر طبق معنای نخست، «تنبیه» طیف وسیعی از کنش‌ها را در بر می‌گیرد. از جمله: بی‌اعتنایی، تهدید، تحقیر، سرزنش، تمسخر، محروم‌سازی، جریمه، اخم، روی برگرداندن و تنبیه بدنی، برخلاف معنای دوم و سوم که محدودتر هستند. (مرجانی، ۱۳۸۷، ص ۵۱)

به تعبیر دیگر، تنبیه مواجهه با تجارب ناخوشایند است؛ بنابراین، هر گونه محرومیت عاطفی و اجتماعی و هر گونه محدودیت و محکومیت شخصی را می‌توان تنبیه تلقی کرد. (پناهی، ۱۳۹۷، ص ۳۵)

طبق تعاریف یادشده، دو برداشت از تنبیه می‌توان داشت: یک برداشت عامیانه که عبارت است از رنج و احساس دردی که در اثر اعمال محرک دردناک ایجاد می‌گردد. و برداشت دوم، برداشتی است که صاحب نظران این موضوع بیان داشته‌اند و آن عبارت است از کاهش احتمال تکرار رفتار در اثر ارائه یک محرک، اعم از اینکه آن محرک آزارنده باشد. (تنبیه مثبت) یا غیر آزارنده (تنبیه منفی) بنابراین تعریف، حتی زمانی که هیچ محرک آزارنده‌ای هم اعمال نشود، ولی تقویت کننده‌های محیط کم شود و موجب حذف رفتار گردد، می‌توان گفت تنبیه صورت گرفته است. (موسوی شوشتری، ۱۳۹۵، ص ۱۰۰)

۳- فلسفه تنبیه از منظر آموزه‌های آیات

در بیان ضرورت فلسفه تنبیه می‌توان گفت اساساً نفس آدمی نیازمند به تلنگر و تذکر است. زیرا خاصیت نفس انسان، بی‌نهایت خواهی است و اگر این بی‌نهایت خواهی در مسیر درست هدایت نشود، به طغیانگری و سرکشی می‌انجامد: «بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامه/۵) همین زیاده خواهی نفس، همواره آدمی را در معرض وسوسه‌های متعدد قرار می‌دهد، که اگر از ندای جبرئیل عقل غافل شود، به راحتی می‌تواند در دام تلبیس‌های ابلیس نفس گرفتار شود و در ورطه انحرافات جبران ناپذیر فرو رود. از این روست که پیامبر اکرم^(ص) نفس را دشمن‌ترین دشمن انسان دانسته است: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۶۴) بنابراین یکی از راه‌های بازداشتن نفس از زیاده خواهی‌ها و سرکشی‌ها، افراط و تفریط‌ها، تنبلی‌ها و سستی‌ها، استفاده از روش تنبیه است. که روشی مناسب برای بیدار کردن و بازداشتن نفس از طغیان‌گری‌ها و کج روی‌ها و رفتن به سوی گناهان و افتادن در ورطه هلاکت است. بر این اساس تنبیه به صورت‌های مختلف، یک شیوه تربیتی و ضرورتی برای کنترل نفس زیاده خواه و سرکش انسان

است. چنانکه عارفان و سالکان الی الله همواره در کارزار جهاد اکبر، نفس خویش را مورد عتاب و تنبیه قرار می‌دهند. و تسلیم هواهای آن نمی‌شوند. (سهرابی، ۱۳۹۸، ص ۸۲)

از طرف دیگر تنبیه برای برطرف کردن یک مشکلی است که به آستانه ظلم به خود، یا دیگران رسیده است. چون خدای متعال اجل و منزه از مشکل است؛ لذا تنبیه و عذاب الهی برای تشریف خاطر نیست؛ بلکه برای شخص تنبیه شده دارویی مفید و یا عبرتی برای نسل‌ها و عصرهای آینده برای عدم تکرار خطای مورد نظر است. از دیگر دلایل تنبیه این است که شخص قبل از شاکله یا تثبیت هویتش متوجه شود و برای اصلاح خویش بکوشد، تا متناسب با دستورات دینی شکل و قالب بگیرد، چون هر کس طبق ساختار وجودی خود عمل می‌کند: **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا** (الاسراء/۸۴) نتیجه اینکه فلسفه تنبیه یا عذاب که نوع گسترده‌تر آن به شمار می‌آید، نوعی معالجه، درمان، آزمایش، احتمال بازگشت یا عبرت برای اعتلای دیگر انسان‌ها در نظر گرفته شده است. خداوند متعال در سوره سجده هدف از تنبیه و عذاب را امید به بازگشت فرد خطاکار به مسیر هدایت معرفی می‌کند: **وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ نِیَّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** (سجده/۲۱) در این آیه شریفه نتیجه چشاندنشان عذاب دنیا را امید بازگشت قرار داده، و این بازگشتی که آرزویش کرده، همان بازگشت به خدا، یعنی توبه و انابه است، و مراد از عذاب "آذنی" عذاب دنیا خواهد بود، که خداوند برایشان نازل کرد، تا زهر چشمی بگیرد، و از عذاب بزرگ قیامت بترساند، و در نتیجه قبل از رسیدن عذاب استیصال توبه کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۳۹۶)

۴- گستره معنایی تنبیه در قرآن کریم

اسلام در سیستم تربیتی خود، راهی میانه و معتدل را ارائه داده است. اسلام اصل تنبیه را به عنوان آخرین روش تربیتی، پذیرفته است. و یکی از ابزارهای بازدارنده از رفتار عنادورزانه نسبت به اوامر پروردگار را تنبیه به انواع مختلف آن، اعم از دنیوی و اخروی، معرفی می‌نماید و در آیات مختلف به این موضوع اشاره می‌کند. آیاتی که به مسئله تنبیه پرداخته‌اند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۴-۱- حد و تعزیر

«حدود» جمع «حد» در لغت به معنی «منع» است، و انتخاب این اسم برای بخشی از مجازات‌های شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهای خلاف می‌شود، و اما در اصطلاح شرع، در عبارات فقها به معنی مجازات مخصوصی است که به خاطر ارتکاب بعضی از گناهان در مورد مکلفین اجرا می‌شود. اما «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصطلاح شرع و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معینی در شرع برای آن ذکر نشده و بسته به رأی قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمل جرم» درباره او اجرا می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶،

ج ۱۰، ص ۱۹۷) در اسلام عمدتاً ده حد درباره ده گناه کبیره آمده است، که تعداد چهار مورد از آن در قرآن با صراحت ذکر شده و بقیه از سنت استفاده می‌شود: حد زنا: الرَّأْيِيَّةُ وَ الرَّأْيِيَّةُ وَ الرَّأْيِيَّةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً... (نور/۲) حد سرقت: وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا... (مائده/۳۸) حد کذب: وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ مِائَةَ جَلْدَةٍ... (نور/۴) حد محارب: إِمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ... (مائده/۳۳) اسلام نیز همچون دیگر شرایع الهی برای پاک کردن جامعه از ظلم و فساد، افزون بر تشریح حدود در مورد جرایمی خاص، که به ذکر برخی از مصادیق آن در آیات اشاره گردید، مرتکبان دیگر جرائم را نیز مستحق مجازات دانسته است. از جمله در آیه: وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَعِزٍ مَّا اكْتَسَبُوا فَكَفَىٰ اِحْتِمَالُوا بُهْتَانًا وَ إِمَّا مُبَيَّنًا (احزاب/۵۸) از مفهوم این آیه می‌توان مشروعیت تعزیر را در شریعت اسلام استفاده کرد، زیرا این آیه کسانی را مذمت می‌کند که مسلمانان را بدون ارتکاب هیچ گونه جرمی بیازارند، بنابراین مفهوم آن دلالت دارد که اذیت کردن دیگران، مانند اجرای حد و تعزیر، در صورتی که شخص مرتکب جرمی شده باشد، مجاز است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۵۰۹)

۲-۴- جنبه تکوینی اعمال

مقصود از مجازات‌های تکوینی، مجازات‌هایی است که مجری آن دیگر خود مجرمان و گناهکاران و یا حاکمان الهی منتسب به خداوند نیستند و میزان و نوع آن نیز به طور دقیق مشخص نشده است و زمان، مکان و میزان آن بر شخص مجرم و گناهکار معلوم نیست. شیوة اعمال این مجازات‌ها کاملاً برطبق نظام علت و معلولی طبیعت است و چه بسا فرد مجرم به مجازات بودن رنجی که بر او تحمیل می‌شود، آگاه نیست و آن را امری عادی و محصول و نتیجه علل و عوامل طبیعی جهان می‌پندارد. لیکن بر اساس بینش قرآنی، تمام مصیبت‌ها و حوادث ناگواری که به طور طبیعی بر شخص واقع می‌شود، پیامد اعمال و رفتار مجرمانه و گناه آلود خود اوست. وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ... (شوری/۳۰) با بررسی ارتباط حوادث تکوینی با اعمال انسان‌ها، می‌توانیم به ارتباط حوادث تکوینی با جنبه تکوینی اعمال انسان‌ها پی ببریم. وقتی اوضاع اقوام گذشته‌ای را که به نوعی دچار حوادث تکوینی شده‌اند، بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که خداوند به خاطر تکرار اعمال سوء آن‌ها، حوادث را بر اقوام وارد کرده؛ به نحوی که آن اعمال به صورت سیره دائمی آن اقوام در آمده بود. و این یکی از معانی تنبیه است، که خداوند آن را در جزای اعمال انسان‌ها به کار برده است: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ» (هود/۸۲) بر طبق این آیه نزول عذاب بر قوم لوط که نتیجه عمل ناشایست آنها بود، یک فرمان تکوینی بود. وقتی این فرمان صادر شد، شهر آنها که سدوم نام داشت به کلی زیر و رو شد و به دنبال آن بارانی از سنگ و گل بر آن شهر بارید و کسانی که از زلزله نمرده بودند، با سنگباران مردند و کسانی هم از صدای وحشتناکی که به وجود آمده بود، هلاک شدند. (جعفری، بی تا، ج ۵، ص ۲۷۵) فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (قصص/۸۱) در این آیه جنبه تکوینی اعمال قارون را به این گونه بیان می‌کند که قارون با خوی خودپرستی، با قدرت روانی و نیروی نفسانی خود مال و ثروت کلان را بدست آورده و نعمت بی‌شمار آفریدگار را نادیده گرفته و کفران نموده و از دستور حضرت موسی (ع) تمرد نموده و از اداء حقوق بینوایان امتناع ورزیده، سر انجام پروردگار او را محکوم به هلاکت و به طور فجیعی درباره او اجراء فرمود. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۲۸۰)

۳-۴- تأدیب مجرمان

برخی از آیات قرآن، تنبیه را برای تأدیب و تربیت و اصلاح رفتارهای غیرقابل پذیرش توصیه می‌نماید. انسانی که از راه راست خارج شده و در حال کج روی است و هیچ کدام از راهنمایی‌ها توجه او را جلب نکرده، و پندهای مشفقانه ناصحان و نوازش معلمان را ادراک نکرده، به داروی تلخ تنبیه احتیاج دارد، تا مسیر خود را اصلاح کند و از راه خطاء باز گردد. قرآن درباره کسانی که از دستور پیامبر تخلف نمودند، می‌فرماید: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (توبه/۱۱۸)

خداوند متعال مسلمانان را به قطع رابطه با سه مسلمان امر می‌کند، تا جایی که عرصه بر آنان تنگ شده بود و راهی جز توبه و بازگشت به سوی خدا نداشتند؛ این آیه، درباره کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیه نازل شد که با پیامبر (ص) در جنگ تبوک همراهی نکردند؛ اما پس از جنگ پشیمان شدند و از آن حضرت بخشش خواستند؛ ولی حضرت نه تنها خود با آنان سخنی نگفت، بلکه دیگران را نیز از معاشرت با آنان منع کرد و حتی همسران و فرزندانشان نیز با آنان سخن نمی‌گفتند، از این رو مجبور شدند شهر را ترک کنند و به بیابان‌ها بروند. پس از ۵۰ روز، با نزول آیه، توبه آنان پذیرفته شد. (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۲۶) همانطور که ملاحظه می‌گردد، در این آیه، برای تنبیه متخلفان از دستور پیامبر، قهر کردن با آنان از جانب پیامبر (ص) توصیه می‌شود؛ روشی که موجب گردید، درصد اصلاح خود برآیند و این عمل برای همه مسلمانان موجب عبرت شد. «...وَ أَخَذْنَا هُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (زخرف/۴۸) علامه طباطبایی منظور از عذاب بنی اسرائیل را در این آیه گرفتاری‌های دنیایی مانند قحطی، کمی ثمرات، طوفان و... می‌داند، به امید اینکه دست از استکبار بردارند و از لجبازی به سوی قبول رسالت برگردند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۶۳)

۵- رابطه معنایی تنبیه، انذار و مجازات در آموزه‌های آیات

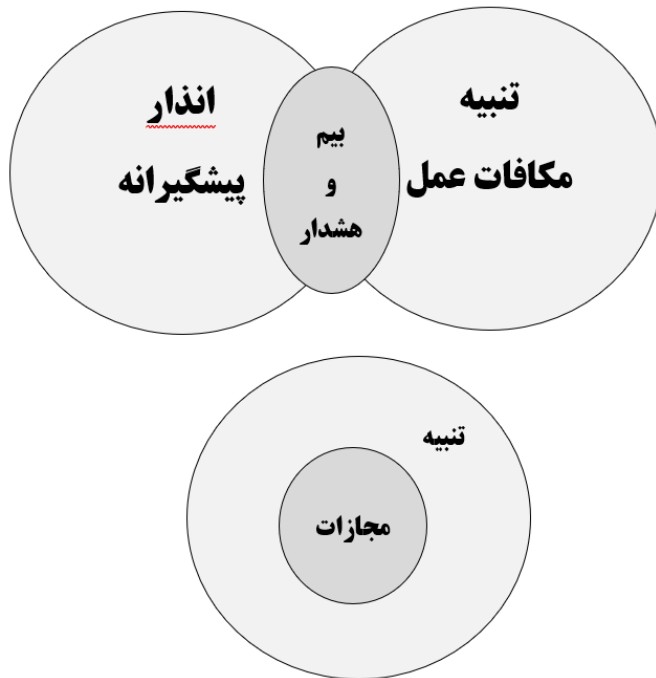
در قرآن و مفاهیم دینی، بحث انذار، تنبیه و مجازات، بحث مهمی است که به یک روش بسیار مهم در تربیت اسلامی و در تربیت دینی ناظر است. سوآلی که در اینجا مطرح می‌شود این است

که اگر بخواهیم تنبیه را با انذار و مجازات مقایسه کنیم، خانواده این مفاهیم چه نسبتی باهم دارند؟

در مقایسه انذار و تنبیه باید گفت: انذار مفهومی تربیتی و فرآیندی برای کنترل مخاطب است و به عنوان عامل بازدارنده‌ای است که نقش آن در پیشگیری از ابتلا به زیان و ضرر نمود می‌یابد. انذار در واقع اخبار به آثار مترتبه بر یک عمل ناشایست و معصیت است، یعنی نوعی اعلام به یک خطر و یک ضرر و به یک امری است که مترتب بر فعل انسان می‌شود. در حقیقت، انذار، کنشی لفظی و پیشگیرانه است. واژه انذار و مشتقات آن، بیش از ۱۲۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است. (صدری، ۱۴۲۶، ص ۱۴۸) و در آنها ضمن بیان این مطلب که منذر حقیقی خداست، «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» (اللیل/۱۴) «...إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (دخان/۳) «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا...» (نبأ/۴۰) و دیگر منذران نیز پیام او را ابلاغ می‌کنند، از مسئولیت پیامبران به ویژه رسول گرامی اسلام^(ص)، اهداف، موارد، شیوه، مخاطبان و واکنش آنها در مورد انذار سخن به میان آمده است. خداوند، رسالت پیامبر اکرم^(ص) را در بعضی موارد در روش انذار خلاصه می‌کند و به صورت حصر و اختصاص می‌فرماید: «إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» (فاطر/۲۳) در حالی که تنبیه جزای خطا و بازتاب اشتباه انسان است که به خود او بر می‌گردد. اگر آدمی بداند هر کار بدی عقوبت و فرجامی بد در پی دارد: (لکل سیئه عقاب) (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۶۸) هرگز به بدی‌ها نزدیک نخواهد شد. تنبیه، کنشی لفظی، عملی و ناظر بر رفتاری ناپسند است که به عنوان مجازات و برای جلوگیری از تکرار مجدد آن است. گرچه هر دو با نوعی آگاهی و هشدار برای مرتبی و نیز پیشگیری از انجام و تکرار عمل نامطلوب در آینده همراه هستند. (صادق زاده، ۱۳۹۱، ص ۷) اما انذار اخبار به امر مخیف و مضر و خطری که در آن آگاهی بخشی است، و از طرفی از امور اختیاری که انسان نقشی در رفع یا دفع خطر آن دارد، از قیدهای مهم انذار است. در حالی که تنبیه بعد از عمل است. و نتیجه عمل را به شخص دادن است و یک اقدام خارجی است. عمق تفاوت این دو یک نکته دیگری است و آن این است که در انذار او را از نتایج آگاه می‌کند، ولی در تنبیه او را با نتایج مواجه می‌کند.

در مقایسه تنبیه و مجازات نیز باید یادآور شد که از نظر اسلام، مجازات همان کیفری است که برای رعایت مصلحت جامعه، در مقابل نافرمانی از دستور شارع پیش بینی شده است. اصلاح حال بشر، بیدار کردن انسان‌ها از جهالت و نادانی، و باز داشتن آنان از ارتکاب معاصی و وادار کردن آنها به بندگی خداوند مقصود مجازات است. (عوده، ۱۳۹۰، ص ۱۱) آیاتی که بیانگر این سنت می‌باشند به دو دسته تقسیم می‌شوند، یک دسته آیاتی که جنبه کلی داشته و سنت الهی هلاکت جوامع ظالم و کافر را در گذشته بیان می‌کند «و كَأَيْنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكَرًا» (طلاق/۸) «و كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (انبیاء/۱۱) و دسته دیگر آیاتی که بیانگر این هستند که مجازات ظالمان در آینده اتفاق خواهد افتاد. «وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ مَاؤَنَّهُمْ جَهَنَّمَ وَ يَبْسُ السَّيِّئَاتُ» (عد/۱۸) «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/۳۹) با این اوصاف، تنبیه و مجازات در مواردی که

اتفاق افتاده است، با هم مترادف هستند و می‌توان گفت به یک معنا می‌باشند. و در مورد آیاتی که بیانگر هلاکت ظالمان در آینده است، همخوانی ندارند. و نوعی انذار محسوب می‌شوند، چون تنبیه زمانی محقق می‌شود که عملی انجام گرفته باشد، و در قبال آن پاسخی دریافت شود. بنابراین رابطه منطقی بین این سه، به صورت عموم خصوص مطلق و عموم خصوص من وجه است.



۶- قدرت مکانیسم تنبیه در مفاهیم آیات

قرآن کریم، در آیات مختلفی از قدرت خداوند در تنبیه انسان‌ها، به اشکال متفاوتی مانند وعده عذاب جهنم، کیفر تبهکاران و هلاکت آنها سخن گفته است. و از طرف دیگر در آیاتی، سرگذشت امت‌های گذشته و بلاها و مصیبت‌هایی که دامنگیر آنان شده را بیان نموده است. با کنکاش در مفاهیم این آیات، چنین برداشتی می‌شود که این مثال‌ها، تنها برای داستان‌سرایان و خبردادن از سرگذشت امت‌ها و یا گرفتن عبرت نیست، بلکه در حقیقت نقل این داستان‌ها و سرگذشت‌ها برای تقویت تصویر قدرت الهی و بیان وجود بالقوه توانایی تنبیه نزد خداوند است. زیرا اگر هدف، صرفاً دادن اطلاعات بود، همین که یک بار می‌فرمود خدا عذاب دارد، جهنم دارد، آتش دارد... کاراطلاع‌رسانی انجام شده بود. اما از این که ده بار این مطلب را تکرار می‌کند،

معلوم می‌شود که هدف، صرف دادن اطلاعات نیست، بلکه ساختن تصویری قوی و پایدار از قدرت تنبیه است که مبتنی بر ترس از تنبیه خداوند و آتش و عذاب می‌باشد. مثلاً، داستان قوم عاد، ثمود، لوط، نوح، فرعون و غیر آن‌ها چندین بار در قرآن آمده و تنبیه و عذابی که در اثر نافرمانی، شامل حال آنان گردیده نقل می‌شود. اگر هدف فقط دادن اطلاعات بود، یک بار که مثلاً، داستان قوم نوح و غرق شدن و هلاکت آنان را بازگو می‌کرد، کافی بود و تکرار نه تنها با اطلاع رسانی سازگار نیست، بلکه خلاف آن و خلاف مقتضای حکمت است؛ چون اخبار به خبری که قبلاً داده شده، کاری لغو و بیهوده است. بنابراین، باید علاوه بر دادن اطلاعات، نکته دیگری نیز در کار باشد، تا تکرار را توجیه کند: **وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ** (یونس/۱۳) این آیات احوال امم سابقه و اهل اعصار گذشته از قبیل قوم عاد و ثمود را بیان نموده که چگونه به عذاب دنیوی و اخروی گرفتار شدند و در نتیجه غفلت و معصیت استعداد آنها برای قبول مواعظ انبیاء فاسد شد و خداوند آنها را به جزای اعمالشان رساند. بنابراین کسانی که جانشین آنها در زمین هستند، باید مواظب و مراقب اعمال خودشان باشند، تا مبتلا نگردند، به آنچه پیشینیانشان مبتلا شدند، از بلای دنیا و عذاب آخرت. (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۹) **وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطْعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ** (رعد/۲۵) در این آیه، از قدرت تنبیه استفاده شده و بر این مسئله تأکید نموده که انسان‌ها باید در مقابل تعهداتی که به خداوند دارند، احساس مسوولیت کنند و آن را رعایت نمایند و رفتار خود را مطابق دستورات قرآنی منظم سازند و کسانی را که رفتاری غیر از این داشته باشند، تهدید می‌کند که دچار لعنت و عاقبتی بدفرجام خواهند شد.

در بیان گزاره‌های قدرت تنبیه در آیات، ذکر این نکته ضروری است که هیچ گونه استثنایذیری در اجرا و استفاده از آن وجود ندارد. به عبارت دیگر، بین افراد هیچ تبعیضی وجود ندارد و هرکس در هر رده و مقامی که باشد، در صورت لزوم، مشمول استفاده از این روش خواهد گردید. **وَ قُلْنَا يَا دَمُّ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَّا مِنْهَا رَعَدَا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** (بقره/۳۵) **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ** (بقره/۳۶) براساس روایات، حضرت آدم^(ع) که از انبیای الهی بود، سال‌های متمادی (حداقل چهل سال) در روی زمین سرگردان بود و گریه می‌کرد، تا خداوند توبه‌اش را پذیرفت. این روش، باعث شد که حضرت آدم^(ع) از آن به بعد بیشتر مواظب رفتار خود باشد و عملکردش را بهبود ببخشد و بدانند در صورتی که از دستورات و مقررات خداوند تخلف کنند، با آن‌ها برخورد خواهد شد.

فَأَلْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مَلِيمٌ (صافات/۱۴۲) **فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ** (صافات/۱۴۳) **لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** (صافات/۱۴۴)

این آیات درباره حضرت یونس^(ع) است که در اثر خطایی که از او سرزد، خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد. بنابراین اگر او با توبه و استغفار به جبران عملکرد نامطلوب خود اقدام نمی‌کرد،

تا قیامت در اعماق آب‌ها و در جای مُناک و تاریکی چون شکم ماهی باقی می‌ماند و بیش از این تنبیه می‌شد. مطالعه این داستان چنین القا می‌کند که در مدیریت الهی، تفاوتی بین اولیاء و مردم عادی نیست و همه را با یک چشم می‌بینند و حتی صاحبان عالی‌ترین مقامات نیز در صورت تخلف، از تنبیه و جریمه خداوند متعال در امان نخواهند بود.

۷- مؤلفه‌های تحقق مکانیسم تنبیه از منظر آیات

کشف مکانیسم تنبیه از مفهوم صریح آیات و مرور دقیق تاریخ قابل برداشت است؛ اما تشخیص و یافتن مرزها و شرایطی که موجب تحقق تنبیه از جانب خدا و انبیاء و جانشینان آن‌ها می‌گردد، نیاز به تأمل دقیق دارد که تاکنون تا حدود زیادی مستور مانده است. طبیعتاً کسانی که با توسل به تجربیات بشری و گرایش به عقل‌گرایی، دست خود را از دامن وحی کوتاه کرده‌اند و احساس بی‌نیازی می‌کنند، بدون رعایت این مرزها و آستانه‌ها در این میدان، دچار افراط و تفریط‌هایی شده‌اند که در بسیاری از این مواقع، جبران پیامدهای آن دشوار یا غیر ممکن است. قرآن کریم همواره به عنوان شاخص و فصل الخطاب سنت‌های غیر قابل‌تغییر در زمان خود، مسیر تاریخ را کنترل و هدایت کرده است: **لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** (زمر/۶۳) در تمام مواردی که قرآن کریم به ذکر تنبیه افراد و اقوام مختلف پرداخته است، تنبیه بعد از عمل بوده است. البته با توجه به مترادف معنایی و نزدیک به هم تنبیه و مجازات، باید گفت که مجازات افراد و گروه‌ها هم بعد از عمل اتفاق افتاده است، با این تفاوت که در تنبیه، راه بازگشت به حدود الهی و اجرای فرامین ایشان باز است و فرصت برای جبران گذشته وجود دارد، ولی در مجازات، به علت به پایان رسیدن فرصت و اتمام حجت، راه جبران و بازگشت وجود ندارد. ذکر این نکته حائز اهمیت است که اساساً در فعل تنبیه، امیدواری برای هدایت شدن، اصلاح شدن و تربیت شدن وجود دارد، بر خلاف مجازات که حاکی از قطع امید و نبود امکان اصلاح است.

۱-۷- تنبیه بعد از عمل

تنبیه روش بازدارنده‌ای است که می‌بایست با ظرافت و حساسیت خاصی دنبال شود، به گونه‌ای که کار برده شود که راهی برای جبران و بازگشت فرد خاطی وجود داشته باشد، در بیان قرآن کریم، تنبیه یکی از راه‌های تأدیب مجرم است، باید باعث اصلاح و تغییر رفتار فرد خطاکار نیز شود. در زیر برخی از مصادیق تنبیه بعد از عمل که برای جبران و تأدیب به کار رفته، بیان می‌گردد:

۱-۱-۷- اعراض و روگردانی

یکی از مصادیقی که در قرآن، برای تنبیه بعد از تحقق عمل مطرح نموده شده، روی گردانی حضرت یعقوب^(ع) از فرزندانش است. که به عنوان تنبیه برای تأیب آن‌ها به کار می‌برد. ایشان وقتی با فرزندان خطاکارش روبرو می‌شود و می‌بیند آن‌ها برخلاف عهد و پیمان خود که متعهد

شده بودند، برادرشان بنیامین را سالم و به سلامت، نزد پدر باز گردانند (یوسف/۶۶)، عمل نموده‌اند، با حالت ناراحتی از آنها روی برگرداند، و باز از حضرت یوسف^(ع) یاد می‌کند و آهی جانسوز از دل می‌کشد: **وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ** (یوسف/۸۴)

نبی خدا که با اعراض و کم توجهی به فرزندانش، هزاران سخن را در عین بی‌زبانی به آنها گفته بود، بعد از اینکه آنها را درگرداب ندامت و پشیمانی دید، پس از چند صباحی که آنها متنبه شدند، روی به آنها نمود و با سخنان نوید بخش خود روح امید را در آنها زنده کرد. (طبری، ۱۴۰۸، ص ۶۰۱) و در آیات بعد اینگونه فرمود: **يَبْنِيَّ اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَأْيِسُوا مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُونَ** (یوسف/۸۷) (فرزندان یعقوب^(ع))، بعد از اینکه در محضر یوسف^(ع) قرار گرفتند، و اظهار ندامت و پشیمانی کردند، بخشیده شدند. در این باره قرآن به نقل از یوسف^(ع) می‌فرماید: «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.» (یوسف/۹۲) و با این عبارات به آنان امنیت و آرامش خاطر داد. سپس برای این که خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل بخشش است، فرمود: خداوند غفور و بخشنده است، و حتی برای اثبات این ادعا، به این واقعیت استدلال کرد که پروردگار «ارحم الراحمین» است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۶۳)

۷-۱-۲- طرد و تحریم روابط

یکی از مواردی که در قرآن از تنبیه افراد به علت سستی و تنبلی در انجام وظیفه، سخن به میان آورده، در جریان جنگ تبوک است، که پیامبر اکرم^(ص) سه تن از مسلمانان را تنبیه کرد. طبق روایتی از امام صادق^(ع) این سه نفر کعب بن مالک، هلال بن امیه، مراره بن ربیع بودند، (سیدکریمی حسینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۰۶) که به خاطر تنبلی و سستی از حضور در جنگ سر باز زدند: **وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ مِمَّا رَحَبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللّٰهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** (توبه/۱۱۸) آن سه نفر، هنگامی که پیامبر^(ص) از میدان تبوک بازگشت، به خدمتش آمدند و زبان به عذر خواهی گشودند، ولی پیامبر^(ص) با آنان سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد احدی با آنان سخن نگوید. به دنبال آن مردم هر گونه مرآوده را با آنان قطع کردند. در این هنگام آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی گرفتار شدند و زمین با تمام وسعتش بر آنان تنگ شد؛ تا آنجا که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی مدینه را ترک گویند و به کوه‌های اطراف پناه ببرند. بازگشت خدا به آن سه نفر، از این قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف نمی‌زند و سلام و علیک نمی‌کنند، و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی‌زنند، و خلاصه یک نفر انسان که با آنها انس بگیرد، وجود ندارد، و هر که هست مأمور به خودداری از سلام و کلام است، آن وقت تعیین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او، دیگر پناهگاهی نیست،

و چون چنین شد، خداوند نیز با رحمت خود به ایشان بازگشت فرمود، تا ایشان توبه کنند و او قبول فرماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۵۴۵) سرانجام، پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند، (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۳۱۶؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۰، ص ۶۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص ۴۲) توبه آنان قبول شد و خداوند اعلام نمود که آن سه تن را که تخلف کردند، بخشیده است و داستان عبرت آموز آنها در این آیه جاودانه شد. (جعفری، بی تا، ج ۴، ص ۵۹۱)

۷-۱-۳- اخراج از بهشت و هبوط به زمین

از موارد محقق شدن تنبیه بعد از عمل، داستان اخراج آدم و هوا بعد از خوردن شجره ممنوعه است، که در آیاتی از قرآن به آن پرداخته شده است: **وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** (اعراف/۱۹) خداوند پس از سکونت آدم و حوا در بهشت به آنان اجازه داد از میوه هر درختی که در باغ بود، استفاده کنند و فقط آن دو را از نزدیک شدن به یک درخت معین منع کرد. و از خطر وسوسه‌های شیطان آگاه نمود. خداوند به آدم و حوا هشدار داد که اگر از میوه آن درخت بخورند، به خودشان ستم کرده‌اند. آدم و حوا با وسوسه شیطان، میوه درخت ممنوع را استفاده کردند. پس از خوردن میوه درخت ممنوع، بدن آنان برهنه و عورتشان آشکار شد و دستور خروج آنان از بهشت صادر گردید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۱۴) **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ** (بقره/۳۶) بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم متوجه شد که به خویشتن ستم کرده، و بر اثر فریب شیطان از آن محیط آرام و پر نعمت بیرون رانده شده، و در محیط پر زحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرفت. آدم در اینجا به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام وجود متوجه پروردگار شد، توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت و پشیمانی! **قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (اعراف/۲۳) لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت. چنان که قرآن می‌فرماید: **فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** (بقره/۳۷) این آیه راجع به امکان جبران نقائص است، که خداوند از لطف خود این امکان را به وجود آورده است، اگر انسان اشتباهی کرد و خواست آن را جبران کند، راه بر او بسته نیست، می‌تواند به سوی خدا و کمال باز گردد. (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۱) با وجود اینکه خداوند توبه آدم (ع) را پذیرفت، ولی اثر وضعی سر پیچی و نافرمانی وی از دستور الهی دامانش را گرفت و با فرمان هبوط به زمین، از آن مقام عالی، تنزل یافت. و این تجربه تلخ را برای تمامی فرزنداناش تا آخر الزمان به ارمغان گذاشت. (عاملی، ۱۲۴۱، ص ۵)

۷-۱-۴- محرومیت و سرگردانی

یکی دیگر از موارد تنبیه بعد از عمل را که قرآن در مورد آن به ایراد سخن پرداخته، در داستان قوم بنی اسرائیل مشاهده می‌کنیم. که با فرمان خداوند و با راهنمایی موسی^(ع) از مصر

خارج می‌شوند و در نزدیکی مرزهای بیت‌المقدس اردو می‌زنند. آنان با آگاهی از نیرومندی ساکنان بیت‌المقدس، فرمان صریح خداوند برای ورود به آن سرزمین و نبرد با ساکنان آنجا را زیر پا می‌گذارند. آن جماعت سست عنصر، به خاطر ضعف و زبونی که در جانشان لانه کرده بود، از حکم جهاد در راه خدا سر باز زده و بی پروا به موسی^(ع) می‌گویند: (کابلی و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۷۸) تو و خدایت بروید بجنگید، ما اینجا نشسته‌ایم؛ قَالُوا يَمُوسَى إِنَّا لَن نَّذْخَلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (مائده/۲۴) بعد از این جریان، بر حسب دعاء و درخواست موسی^(ع)، پروردگار بنی اسرائیل را از ورود و سکونت در بیت‌المقدس چهل سال محروم نمود. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۰۲) قَالَ فَإِنَّهَا مَحْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (مائده/۲۶) منظور از حرمت، حرمت شرعی نیست، بلکه منظور حرمت تکوینی است، یعنی داخل شدنشان به آن سرزمین حرام تکوینی شد. و خدای تعالی به خاطر سر پیچی بی ادبانه و بی‌شرمانه که کردند، چنین مقدر فرمود که تا چهل سال نتوانند، داخل آن سرزمین شوند و گرفتار سرگردانی گردند. به گونه‌ای که از صبح تا شام به طرف آن سرزمین راهپیمایی بکنند، ولی مانند اسب عساری، در آخر روز ببینند که در همان نقطه‌ای هستند که صبح از آنجا به راه افتاده بودند، نه قدمی به سوی آن سرزمین نزدیک شده باشند و نه لحظه‌ای و روزی به شهر دیگری از شهرهای روی زمین برسند و خستگی در آورند، و نه زندگی صحرائشینی داشته باشند، تا چون قبائل بدوی و صحرائشین زندگی کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۴۷۹)

۷-۱-۵- ظلمات و گرفتاری

از نمونه‌های روش تربیتی تنبیه در قرآن را در داستان یونس^(ع) می‌توان مشاهده نمود: وَ دَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (الانبیاء/۸۷) خداوند با اشاره به خشم یونس^(ع) در هنگام ناامیدی از هدایت قومش، آن را «ترک اولی» ای دانسته، که از عجله نشات گرفته و مستحق تنبیه شد. این تنبیه برای این بود که برای پیامبر بزرگی مانند یونس^(ع)، بهتر بود پس از آگاهی از این که به زودی عذاب الهی برای آن قوم فرا خواهد رسید، باز هم تا آخرین لحظه آنها را ترک نگویید، و از تأثیر سخن مایوس نشود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۸۰) در جمله سُبْحَانَكَ "إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ" - به ظلم خود اعتراف کرد، چون عملی آورده که ظلم را مثل می‌کرد، هر چند که فی نفسه ظلم نبود، و خود او هم قصد ظلم و معصیت نداشت. خدای تعالی در این پیشامد پیغمبرش را تأدیب و تربیت کرد. تا با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم، شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۴۴۵) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ، فَاتَّقَمُمُ الْهُوتَ وَ هُوَ مُلِيمٌ، فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (صافات/۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳) علامه طباطبائی می‌نویسد: ... بلایا و محنت‌هایی که اولیای خدا بدان مبتلا می‌شوند، تربیت الهی است که خدا به وسیله آن بلایا، ایشان را تربیت می‌کند و به حد کمال می‌رساند و درجاتشان را بالا می‌برد؛ هر چند که بعضی از آن بلایا، جهات دیگری داشته باشند که بتوان آن را مؤاخذة و عقاب نامید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۷۱) یونس^(ع) با

توبه و انابه به درگاه خدا، با تنی رنجور و بیمار از آن زندان مخوف رهایی می‌یابد. این تنبیه و سایر تبعات ناگواری که گریبان گیر برخی انبیا می‌گردید، برای آن بود که همگان بدانند تخلف از هیچ کس پذیرفته نیست و عظمت مقام پیامبران و اولیای خدا نیز به آن است که بنده مطیع فرمان او هستند، اما چنانچه آن‌ها نیز بخواهند گامی از گلیم طاعت الهی فراتر نهند، باید متحمل جریمه‌ای سخت شوند، چرا که خداوند با کسی رابطه خویشاوندی ندارد و جز با حسنات و نیکی‌ها نمی‌توان چشم امید به رضوان الهی دوخت. (فیض کاشانی، بی تا، ص ۵)

۱-۶- محرومیت از حلال الهی

از نمونه‌های این روش تربیتی در قرآن می‌توان به رفتار ناپسند و ناصواب قوم یهود اشاره کرد که خداوند برای تنبیه آنان، بخشی از چیزهای پاکیزه که بر آنها حلال بود، حرام کرد: **فَيُظْلَمُ مَنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَدَّلَهُمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا** (نساء/۱۶۰) به علت ظلمی که یهود، به وسیله ارتکاب معاصی، درباره خود کردند، خوردنی‌ها و غیر خوردنی‌های طیب، برایشان، حرام شد. و چون آن اقدامات ناشایسته را کردند، خداوند نیز بر طبق مصلحت خود با آنها، چیزهایی را بر آنها تحریم کرد. یکی از کردارهای زشت آنها این بود که مردم را از دین خدا و راه خدا باز می‌داشتند و بر این کار اصرار و سماجت داشتند. روش آنها این بود که به خداوند نسبت‌های دروغ می‌دادند و به مردم می‌گفتند که: سخن خداست و کتاب خدا را تحریف می‌کردند و از آن بالاتر اینکه نبوت حضرت محمد^(ص) را انکار و آنچه در باره او می‌دانستند، کتمان می‌کردند. (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۱۴۴) این تنبیه در حقیقت یک نوع گوشمالی بود، که منافات با حلیت ذاتی ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۵۰۳) مفسران می‌گویند مقصود از حرام کردن چیزهای پاکیزه در این آیه، همان است که در آیه ۱۴۶ سوره انعام به آن اشاره شده است: **«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ** (انعام/۱۴۶) بنابراین باید توجه داشت که حرام کردن موارد مذکور بر یهودیان، نوعی تحریم قانونی علیه آنان بود، و از نظر بهداشتی و تکوینی ممنوع نبود؛ یعنی این نعمت‌ها به صورت طبیعی در اختیار آنان بود، اما شرعاً از خوردن آنها منع شده بودند، تا تنبیه و مجازات شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰۹)

۱-۷- طرد و تبعید

از موارد تنبیه بعد از عمل، داستان سامری است که قرآن در آیاتی به آن اشاره فرموده است. وقتی موسی^(ع) برای گرفتن تورات و الواح به کوه طور رفت و در موعد مقرر برنگشت، بنی اسرائیل با فریب و وسوسه ابلیس سر به طغیان نهادند و خواستند جانشین او، هارون را بکشند. در این میان، ابلیس به صورت مردی نزد ایشان آمد و گفت: موسی فرار کرده و دیگر بر نمی‌گردد. برای آنکه بدون خدا نمائید، زیورهایتان را جمع کنید تا برایتان معبودی بسازم که عبادتش کنید. بنی اسرائیل در وقت خروج از مصر، علاوه بر جواهر آلات خودشان، هر آنچه می‌توانستند از مصریان

طلا و جواهر با خود همراه ساخته بودند. طلاها را جمع کردند و «سامری» نامی هم در آن میان پیدا شد و تحت القائنات ابلیس، گوساله‌ای ساخت. سامری، در گذشته بت پرست و همچنین از خویشاوندان موسی^(ع) بود. در نزد مصریان از تعالیم ویژه‌ای بهره برده و برخی مستندات و منابع اعلام می‌کنند که چون به علوم دست داشت، زیرکانه چیزهایی انباشه بود. بنی اسرائیل مشاهده کردند که از این گوساله صدا هم می‌آید. کاری که سامری کرده بود، سبب فریب بنی اسرائیل شد. موسی^(ع) پس از بازگشتن از کوه طور، از سامری پرسیدند که چگونه گوساله را با این ویژگی‌ها ساخته است؟ او توضیح داد که: وقتی دیدم اسبی را، که در موقعیتی از آن جبرئیل^(ع) بود، از خاک پای آن اسب، برداشتم و می‌دانستم که این خاک می‌تواند کارها بکند. این خاک را در کالبدگوساله ریختم تا صدا دهد. (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۶۳) قرآن پاسخ سامری را برای علت ساختن گوساله اینگونه بیان می‌کند: **قَالَ بَصُرْتُ مِمَّا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي** (طه/۹۶) سامری هوای نفس و منیت اختیار از کفش ربود و شیطان وی را به اعماق دوزخ (هاویه) درافکند و او را تا مرتبه‌ی تکبر ورزیدن نسبت به پیامبران بزرگ^(ع) تنزل داد. از جمله تنبیهاتی که در آیه بعدی، موسی^(ع) برای هنرمند منحرفی چون سامری در نظر گرفت، آن بود که به او گفت **قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تَخْلَفُهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الذِّي ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا** (طه/۹۷) در این آیه، بعد از ثبوت جرم، موسی با سامری سه معامله می‌کند، او را از جامعه و افت خیز با مردم طرد می‌کند. و به او گفته می‌شود: از مردم دور شو و حق نداری با کسی رابطه، گفتگو، کار کردن، کار گرفتن، آمدو رفت داشته باشی. دوم اینکه، قطع نظر از این عقوبت دنیایی، عقوبت آخرت غیر قابل تخلف خواهی داشت. و سوم اینکه گوساله‌ای که آن را عبادت می‌کرد، سوزانید و خاکستر آن را به دریا افکند. (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۴۴۱)

۷-۱-۸- تنزل از صفوف فرشتگان و دوری از رحمت الهی

از موارد دیگر تنبیه بعد از عمل را قرآن، در ماجرای سجده ابلیس بر آدم بیان نموده است: **وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ** (بقره/۳۴) «ابلیس» از فرشتگان نبود، (همان گونه که از آیه ۵۰ سوره کهف استفاده می‌شود و آن چنان ارتقاء مقام در سایه اطاعت فرمان خدا پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت، حتی بعضی می‌گویند: معلم فرشتگان بود، و طبق آنچه از «خطبه قاصعه در نهج البلاغه» استفاده می‌شود، هزاران سال پرستش خدا کرده بود، اما همه این مقامات را به خاطر یک ساعت تکبر و غرور از دست داد، و آن چنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که، حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۹۰) سجده نکردن ابلیس نوعی سرکشی و تمرد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود. به این معنا که فرمان خداوند برای سجده، برخلاف عدالت و حکمت بوده است. به همین سبب خداوند او را از آن مقام برجسته و مقرب درگاه الهی که در صفوف فرشتگان

بود، تنزل داد و یکی از سخت‌ترین تنبیهات را بر او وارد نمود و فرمود: **قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّغِيرِينَ** (اعراف/۱۳)

۷-۲- مجازات بعد از عمل (پاکسازی و استیصال):

گاه کار انسان متجاوز و سرکش به جایی می‌رسد که تربیت رهبران آسمانی، وحی الهی، مطالعه تاریخ گذشتگان و درس‌های عبرت انگیز در آنان اثری ندارد، و در این صورت تنها چوب خداوند است که می‌تواند آنها را بر سر عقل بیاورد و دامن بشریت را از لوٹ آنان پاک سازد. (نصری، ۱۳۷۶، ص ۴۵) از اهداف مهم مجازات بعد از ارتکاب عمل، آن است که مجازات از ارتکاب جرم و گناه جلوگیری نماید، خواه سبب جلوگیری از ارتکاب دوباره جرم در آینده به وسیله خود مجرم شود، و خواه دیگران را از ارتکاب جرم و گناه باز دارد. این کارکرد مجازات را عبرت آموزی می‌نامند، چرا که اعمال مجازات بر مجرم، عبرتی برای خود وی و دیگران است. تا از بیم آن، از جرم و گناه بپرهیزند و به تعبیر قرآن، تقوا پیشه کنند. (هادوی تهرانی، ۱۳۸۹، ص ۷۴) البته در مجازات بعد از عمل، عبرت آموزی برای دیگران است، به علت اینکه مجازات شدگان از طریق عذاب الهی، به ورطه هلاکت و نابودی سقوط می‌کنند. هدف در این نوع مجازات این است که مسیر کاروان بشری از این تیغ‌های گزنده پاکسازی شود، تا راه تکامل سایر انسان‌ها فراهم گردد. و این گونه عذاب‌ها در اصل جلوه‌ای است از رحمت و لطف خداوند در حق بندگان. (حکیم، ۱۴۱۷، ص ۳۲۵) قرآن کریم در آیات متعددی، از انواع عذاب‌های الهی که دامنگیر اقوام و گروه‌های سرکش و متمرّد گردید، یاد نموده است:

۷-۲-۱- ابر صاعقه خیز

یکی از مواردی که در آیات قرآن باعث مجازات بعد از ارتکاب عمل شده است، انحراف اکثر مردم یک قوم، یا جامعه از مسیر الهی است، که در داستان حضرت شعیب^(ع) بیان گردیده است. قرآن کریم در بیش از ۴۰ آیه به شرح حال شعیب اشاره می‌کند. بیشتر آیات درباره رسالت شعیب با موضوعاتی مانند مدیریت؛ حقوق جامعه، اخلاقیات، ترویج فرهنگ توحیدی، اصلاحات اقتصادی، آمده و همچنین این آیات به بررسی وضعیت منکرین شعیب و عذاب آن‌ها پرداخته است. (نوری، ۱۳۹۴، ص ۲۳)

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَ لَا تَتَّقُوا الْيَكُوتَ وَ الْيَمِينِ وَ إِنِّي أَرَأَيْتُمْ كَيْفَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِكُمْ حَيْثُ شِئْتُمْ إِنَّكُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ لَآتُونَ حَسْرَةً بَلِيغَةً» (شعرا/۸۴) اهل مدین بت‌ها را می‌پرستیدند و بیماری کم‌فروشی در بین آنان شایع و فسادهای دیگر نیز در میان ایشان رایج شده بود، خدای سبحان شعیب^(ع) را به سوی آنان مبعوث کرد و آن جناب قوم مدین را به سوی دین توحید وکیل و وزن به سنگ تمام و عادلانه و ترک فساد در زمین دعوت نموده، بشارت‌ها داد و اندرز کرد و در موعظه آنان سعی بلیغ نمود، تا جایی که راوندی در حدیثی از امام سجاد^(ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «نخستین کسی

که پیمانۀ و ترازو برای مردم ساخت، حضرت شعیب بود، آنان با پیمانۀ و ترازو سر و کار پیدا کردند، ولی پس از مدتی شروع به کم فروشی کردند. (راوندی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۴۲)

بر اساس آیات قرآن، قوم شعیب اهل گران فروشی و کم فروشی بودند. شعیب آنان را نصیحت می کرد، اما فقط تعداد اندکی از مردم به او ایمان آوردند و با وجود هشدارهایی که ایشان به مردم نسبت به عذاب خدا می داد، هیچ گاه از کار خود دست نکشیدند: **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُلْفَسُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (اعراف/۸۵) قوم شعیب مردمی دون همت و بی حاصل بودند، که جز با رد و عصیان جوابی به او ندادند و حتی تهدیدش کردند که تو را سنگسار می کنیم، و یا گفتند: تو از دیار خود تبعید می کنیم، و آزار و اذیت او وعده کمی که به او ایمان آورده بودند، را به نهایت رساندند و نمی گذاشتند مردم به او ایمان بیاورند، و به این رفتار خود ادامه دادند، تا آنجا که جناب شعیب^(ع) از خدا خواست تا بین او و آنان حکم نموده و آنان را هلاک کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۵۴۰) خدای یکتا دعای شعیب شعیب^(ع) را به اجابت رساند و به یاری رسول خویش پرداخت و اهل مدین را به گرمای شدیدی مبتلا نمود، به حدی که تشنگی آنها با آب برطرف نمی شد و خنکی سایه، حرارت بدن آنان را کم نمی کرد و سردابها و سقفها از شدت گرمای بدن آنها نمی کاست، ناچار از ترس گرمای مدین هراسان و نگران فرار کردند، ولی این مردم غافل از قضا و قدر خدا به قضا و قدر او پناه بردند، زیرا هرکجا بروند از عذاب الهی ایمن نمی مانند. مردم مدین ناگهان در آسمان ابری را دیدند و تصور کردند که سایه آن می تواند آنها را از گرمای آفتاب نجات دهد، به همین جهت در زیر سایه ابر گرد آمدند تا از آن بهره مند شوند و آنگاه که همه افراد مجتمع شدند، آتش و شهاب ابر بر سر آنان باریدن گرفت و غریبی از آسمان به گوششان رسید و زمین در زیر پایشان لرزید و در این حال وحشت زده و بدون اینکه راه خلاصی برای خود پیدا کنند، جملگی هلاک گشتند: **وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جَاثِمِينَ** (شعراء/۹۴)

در مورد چگونگی عذاب قوم شعیب^(ع)، دو نوع عذاب نقل شده که ظاهراً بیانگر آن است که یک نوع عذاب برای مردم مدین بود، و نوع دیگر برای مردم آیکه بود. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۳۸۳) چگونگی عذاب و هلاکت مردم مدین چنین بوده است: زمین لرزه بسیار شدید سرزمین مدین را تکان داد و در همین وقت صیحه و فریاد آسمانی شدید آنها را فرا گرفت، و آنها را به رو بر زمین افتادند و مردند به گونه ای که نابود شدند که گویی هرگز از ساکنان آن دیار نبوده اند. (عنکبوت/۳۷؛ هود/۹۴) و در مورد عذاب مردم آیکه نوشته اند: هفت روز گرمای سوزانی سرزمین آنها را فرا گرفت، و اصلاً نسیمی نمی وزید، ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد، و نسیمی وزیدن گرفت، آنها از خانه های خود بیرون ریختند و همه به طرف سایه آن ابر رهسپار شدند، و از شدت ناراحتی به آن پناه بردند. در این هنگام صاعقه ای مرگبار و گوش خراش از ابر برخاست، به دنبال آن آتش بر سر مردم آیکه فرو ریخت و آنها را به هلاکت رسانید. (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۶۴) این نوع عذاب را عذاب استیصال می گویند، که فقط کافران را در برمی گیرد.

تاریخ بشر، جباران و گردنکشان زیادی را به خود دیده که در برهه‌هایی از زمان، به سرکشی روی آورده و با تمام توان به ناتوان سازی و استثمار مردم پرداخته و صفحه‌های ننگینی را به خود اختصاص داده‌اند. از جمله ستمگران تاریخ که در قرآن کریم، بسیار از وی یاد شده است، فرعون عصر حضرت موسی^(ع) است که در آیات متعددی، درباره طغیان و روحیه استکباری وی سخن به میان آمده است. مجازات بعد از ارتکاب عمل در داستان فرعون، از موارد دیگری است که در آیات قرآن به وضوح دیده می‌شود: در موارد متعددی عامل مجازات فرعون را طغیان گری و ستمگری می‌دانند. (اعراف/ ۱۳۶؛ انفال/ ۵۴؛ اسراء / ۱۰۳؛ شعراء / ۶۳، ۶۶؛ زخرف/ ۵۵)

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَدَّبْحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (قصص/ ۴) علو در زمین کنایه از ستمگری و بلند پروازی است. فرعون از راه القای اختلاف و تفرقه افکنی مردم را دسته دسته کرد، تا کلمه آنان متفق نشود، و یک دل و یک جهت نباشند، تا نتوانند بر او بشورند، و علیه او قیام نموده و امور را بر او دگرگون سازند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۷) تا اینکه خداوند او و سپاهیان را با غرق نمودن در نیل مجازات و تنبیه کرد: كَذَّابٌ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَعْرَفْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ كُلِّ كَانُوا ظَالِمِينَ (انفال/ ۵۴) از این آیه استفاده می‌شود که خدای سبحان هیچ وقت کسی را به عقاب خود گرفتار نکرده و نعمتش را مبدل به نعمت نمی‌کند، مگر وقتی که ظالم شمرده شود و ظلم کفران نعمت و کفر به آیات خدا را مرتکب گردد، پس خداوند جز مستحقین را به عذاب خود معذب نمی‌سازد. (همان منبع، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۳۴) وقتی همه فرعونیان وارد شدند و از آن طرف همه پیروان موسی خارج شدند، ناگهان دو بخش جدا شده آب به هم متصل شد و آب چون کوهی بر سر آن‌ها فروریخت. و این چنین بود که فرعون قوم خود را کلاً غرق و نابود کرد و از آنجا نیز جملگی وارد آتش شدند، اما خود فرعون، خداوند فقط بدن او را به ساحل رسانید، تا سایرین در او به دیده عبرت بنگرند و بدانند کسی که ادعای ربوبیت می‌کرد، سرانجام چون لاشه‌ای در کنار دریا افتاده است. (مشایخ، ۱۳۸۱، ص ۳۵۹) در آیه ۹۲ سوره یونس می‌فرماید: قَالِيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ لِيَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ: امروز تو را به وسیله جسد نجات می‌دهیم، تا برای آنان که بعد از تو هستند عبرت باشی، بسیاری از مردم از آیه‌های ما غافلند.

فرعون برای تداوم پایه‌های حکومت ننگین خویش، با به استضعاف کشانیدن مردم و شکنجه و نابود کردن آنها، فساد و تباهی را گسترش داد و با نپذیرفتن نصایح خیرخواهانه پیامبر الهی، حضرت موسی^(ع)، با تمام توان به مبارزه با توحید پرداخت، تا اینکه بر اساس سنت الهی در ناپایداری ستم و ستمکار و عدم بازگشت آنها به صراط مستقیم الهی، با لشکریانش نابود و عبرتی برای صاحبان خرد گردید. بنابراین هدف قرآن از بیان سرگذشت فرعون تنها قصه سرایی و سرگرم نمودن مردم نبوده است. بلکه اهداف بزرگ تربیتی و پیشگیرانه‌ای را دنبال می‌کند، تا بشریت از آن درس گرفته و در دام فرعون‌های عصری نیفتد و خودش نیز در جایگاه خویش تبدیل به فرعونی هرچند کوچک نگردد.

۷-۲-۳- بلای عظیم طوفان

قران کریم، یکی از موارد مجازات بعد از ارتکاب عمل راه یأس از بازگشت به حدود الهی می‌داند. به این معنا که پیامبرانی که در تمامی حوادث فردی و اجتماعی با استقامت فوق العاده برای هدایت انسان‌های غافل و جاهل، حلم و صبر جمیل را از خدای خویش آموخته بودند، پس از گذشت سال‌ها تبلیغ، به خاطر عمری شنیدن تمسخر و چشیدن تحقیر، طعنه، ریشخند و تحمل دردها، زمانی که به علم الهی، یقین پیدا کرد که ادامه این وضعیت به صلاح آنها و جامعه نیست و از این پس فرد صالحی نیز در میانشان متولد نخواهد شد. از خداوند درخواست عذاب نموده. **إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا** (نوح/۲۷) این نشان می‌دهد که نفرین انبیاء از جمله نوح^(ع)، از روی خشم و غضب و انتقام‌جویی و کینه‌توزی نبود، بلکه روی یک حساب منطقی صورت گرفته است، و نوح مانند افراد کم حوصله‌ای نبود که با کوچکترین چیزی از جا در برود و دهان به نفرین بگشاید، بلکه بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت و صبر و شکیبایی و خون دل خوردن، و بعد از یأس کامل، زبان به نفرین گشود. در اینکه نوح از کجا فهمید که اینها دیگر ایمان نمی‌آورند، و علاوه بر آن، بندگان خدا را که در آن محیط بودند، گمراه می‌سازند، و از این گذشته نسل آینده آنان نیز فاسد و مفسد است؟! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۸۹) بعضی گفته‌اند این از طریق آگاهی بر غیب بود که خدا به او داد، این احتمال نیز داده شده که نوح این مطلب را از وحی الهی استفاده کرد آنجا که می‌فرماید: **وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ** (هود/۳۶) بنابراین یأس از بازگشت به حدود الهی باعث تنبیه و مجازات الهی در قوم نوح^(ع) شد: **مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أَغْرَقُوا فَأَدْخُلُوا نَارًا فَلَمَّ يَجِدُوا لَهُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا** (نوح/۲۵) رویارویی امامان معصوم^(ع) با سپاه کفر، که تجسم عینی عمل غیر صالح هستند، در طول تاریخ قابل مشاهده است. ائمه اطهار^(ع) به دلیل پیمودن تمام راه‌های عبودیت خدا به تجسم صراط مستقیم و عمل صالح تبدیل شدند. در نقطه مقابل، کفار به دلیل پیمودن تمام راه‌های ضلالت و گمراهی، تجسم عمل غیر صالح نامیده می‌شوند. بر این اساس یکی عبد خدا نامیده می‌شود و دیگری عبدود! وقتی در جنگ خندق تجسم عمل غیر صالح، در مقابل تجسم صراط مستقیم می‌ایستد، چنان ضربتی می‌خورد که به نقل از پیامبر^(ص)، برتر از عبادت همه جنیان و انسان‌ها محسوب می‌شود: «ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین» (صدوق، ۱۳۳۴، ص ۵۸۸) در واقعه جنگ صفین حضرت امیر^(ع) پس از ساعتها صبر و ابلاغ حقایق و هدایت منافقین و این عبارت که من برای جنگ نیامده‌ام! و علت عقب انداختن زمان جنگ را امید به بازگشت و تسلیم آنها و پذیرش صراط مستقیم بیان نمود: «**فو الله ما دفعت الحرب یوما الا و انا اطمع ان تلحق بی طائفة تفتدی بی**» (خطبه ۵۲) درست زمانی که از هدایتشان به طور قطعی مأیوس شد، و دید کسی نمی‌آید، آن وقت شمشیر کشید و جنگ را شروع کرد. و این دستوری است که در قران به آن اشاره نموده است: **فَاتْلُوهُمْ یَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِیْكُمْ وَ یَخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْكُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِیْنَ** (توبه/۱۴) این آیه بیان نتیجه دعا و نفرین نوح^(ع) در باره قوم متهم است، که در اثر خطایا و گناهان و منع مردم از شنیدن دعوت نوح، پروردگار آنان را از طریق غرق و فراگرفتن امواج خروشان طوفان عالمگیر به هلاکت افکند. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۱۱۱)

۴-۲-۷- باران سنگ

از آنجایی که صواب و گناه، هویت ساز و شاکله پرداز است و گفتار و کردار در نهایت، هویت متناسب با خود را ایجاد می‌کند، و درست به همین دلیل قیامت را روز ظهور و بروز باطن و هویت حقیقی انسان نامیده‌اند. کیفیت این نوع باطن در دنیا نیز نزد اهل بصیرت قابل رویت است. طبق کلام وحی در قرآن، نافرمانی نسبت به پیامبر عصر خویش، وقتی به هویت انسان تبدیل شود، مصداقی از تجسم عمل غیر صالح می‌شود که موجب سقوط به دره‌های مهین مجازات را فراهم می‌کند. داستان قوم حضرت لوط^(ع) و نافرمانی آنها از پیامبر خویش، نمونه‌ای از عمل غیر صالح است که در نهایت مجازات و عذاب را در پی داشت.

قرآن کریم داستان این پیامبر بزرگ الهی و قومش را با این سخن آغاز می‌کند که «قوم لوط فرستادگان خدا را تکذیب کردند» سپس به دعوت حضرت لوط اشاره می‌کند که هماهنگ با کیفیت دعوت دیگر پیامبران گذشته است و می‌فرماید: **كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ** (شعرا/۱۶۰:۱۶۱)

مردم این شهر و آبادی‌ها و شهرهای اطراف آن که خدای تعالی آنها را (توبه/۷۰) مؤتفکات خوانده، بت می‌پرستیدند و به عمل فاحشه لواط مرتکب می‌شدند و این قوم اولین قوم از اقوام و نژادهای بشر بودند که این عمل در بینشان شایع گشت، (اعراف/۸۰) و شیوع آن به حدی رسیده بود که در مجالس عمومی‌شان آن را مرتکب می‌شدند، تا آنکه رفته رفته عمل فاحشه، سنت قومی آنان شد و عام البلوی گردید. و همه بدان مبتلا گشته، زنان به کلی متروک شدند و راه تناسل را بستند. (عنکبوت/۲۹) لوط^(ع) آنان را به ترس از خدا و ترک فحشاء و برگشتن به طریق فطرت دعوت کرد و انذار و تهدیدشان نمود، ولی جز بیشتر شدن سرکشی و طغیان آنان ثمره‌ای حاصل نگشت و جز این پاسخش ندادند که اینقدر ما را تهدید مکن، اگر راست می‌گویی عذاب خدا را بیاور، و به این هم اکتفاء ننموده تهدیدش کردند که: **قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ بِاللُّوطِ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ** (شعراء/۱۶۷) لوط سی سال در میان قوم خود همچون کوه ایستاد و در برابر آنها قیام کرد، و مکرر و هر روز آنها را با نصیحت و پند و استدلال و ترساندن از عذاب خدا، به سوی حق راهنمایی می‌نمود و حجت را بر آنها تمام می‌کرد. ولی قوم او، با رد دعوت این پیامبر الهی، به اعمال شنیع خود ادامه داده، تا اینکه لوط از پروردگار خویش درخواست کمک کرد، تا بر آن قوم مفسد پیروز گردد. و برای آنان عذابی دردناک طلبید، تا آنان را به کیفر کفر و عنادشان برساند. خداوند دعای لوط^(ع) را به اجابت رساند، و فرشتگان خویش را به سوی این قوم فاسد گسیل داشت، تا کیفر شایسته‌ی آنان را بر ایشان نازل گردانند. صبح، هنگام طلوع فجر، صیحه آن قوم را فرا گرفت و خدای عزوجل سنگی از گل نشاندار که برای اسراف‌گران در گناه آماده شده، بر آنان بارید و شهرهایشان را زیر و رو کرد، و آن شهرها را آیت و مایه عبرت نسل‌های آینده کرد، تا کسانی که از عذاب الیم الهی بیم دارند، با دیدن آثار و خرابه‌های آن شهرها عبرت بگیرند. (ذاریات/۳۷)

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (شعراء/۱۷۴) **وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ** (شعراء/۱۷۵)

ذکر نکاتی در لابلای این داستان حائز اهمیت است، که حکمت عذاب این جماعت و نیز باقی مشرکین برای اتمام حجت و ارسال پیامبران بود، زیرا که اکثر عذاب شدگان ایمان نیاورده بودند،

این بود که مستحق عذاب گردید، نه اینکه به اینها بدون استحقاق ستم شده باشد. و دیگر برای تنبه دیگران که شاید وقتی آثار عذاب گذشتگان که در اثر نافرمانی و کفر مبتلا گردیدند، را ببینند، از مخالفت و خودسری بیرون آیند، و موافقت نمایند. بنابراین تاریخ گذشتگان عبرتی است و آیتی برای آیندگان، حتی تجربه هم نیست، زیرا در تجربه باید انسان متحمل ضایعاتی شود، تا نتایجی بگیرد، اما در اینجا از ضایعات دیگران نتیجه عاید ما می‌شود. و دیگر اینکه اقوام گناهکار را سریع مجازات نمی‌کند، و به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدید نظر می‌دهد. همچنین ذکر این مثلها در قرآن، راه عذر و بهانه‌های بدتر از گناه را بر انسان مسدود می‌کند، انسان تحت هیچ شرایطی (خانوادگی و اجتماعی) نمی‌تواند گناه گمراهی خود را به گردن کسی بیندازد، هرکس مسئول انتخاب راه خود است و خداوند این قدرت را به انسان داده. که «ای انسان، تو نه مجبور به هدایت و نه مجبور به گمراهی هستی. حتی خدا و پیامبران الهی تو را مجبور نمی‌کنند.» «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا؛ ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.» (انسان/ ۳) این خود اوست که چه راهی را برگزیند، پس مسؤولیتی خطیر و سرنوشت ساز به دوش انسان قرار داده شده. البته خداوند انسان را در انتخاب مسیر صحیح یاری خواهد کرد. اگر انسان از او استمداد بطلبد.

۷-۲-۵- خسف در زمین

در بینش قرآنی، آنگاه که دیگر امیدی به اصلاح مجرم و یا حداقل باز داشتن وی از ارتکاب جرم و گناه به واسطه ارباب و تهدید نباشد، و یا مهلت وی در پرهیز از ارتکاب جرم و گناه به پایان رسد، باید با سلب قدرت فیزیکی وی به طور کامل و یا سلب برخی از توانایی‌های او، از ارتکاب مجدد جرم توسط مجرم و دیگر افراد در آینده جلوگیری نمود. آیاتی که از مجازات عذاب اقوام و افراد ستم پیشه سخن می‌گوید، به این هدف اشاره دارد. سرگذشت قارون به عنوان مظهر ثروت آمیخته با کبر و غرور و طغیان در سه سوره از قرآن مطرح گردیده که عبارت هستند از سوره‌های قصص، عنکبوت و غافر. در هر یک از سوره‌های عنکبوت و غافر فقط یک آیه، اما در سوره قصص ضمن ۷ آیه غرور، سرمستی قارون و ثروت بی‌حد و در پی آن در پی آن فراموشی خداوند و نیکی به دیگران در نهایت هلاکت وی را به تصویر می‌کشد. به فرموده قرآن قارون از قوم موسی^(ع) است و بر آنها ستم می‌کند، او ثروت بسیاری داشت و کسب آن را نتیجه کاردانی خود می‌داند. و در مقابل اندرزها، اینگونه مغرورانه پاسخ می‌دهد: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...» (قصص/ ۷۸) او نماینده و تجسم کننده فساد اقتصادی، احتکار، نپرداختن حقوق مردم، طغیان نسبت به اجتماع و متهم ساختن رهبر جامعه بود. قوم، او را خیرخواهانه نصیحت می‌کنند و خداوند هم به قارون صفتان یادآوری می‌کند که کسانی که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، به هلاکت رسیدند. اما باز هم او از بذل مال خود سر باز زده، نمایش ثروت به راه می‌اندازد و دنیا طلبان آرزو می‌کنند

که مانند او باشند. آنگاه عذاب خداوند نازل شده، او و خانه‌اش را به کام زمین فرو می‌برد: فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (قصص/۸۱) در مجمع‌البیان می‌گوید «خسف الله به الارض» یعنی خدا او را از زمین ناپدید کرد. (طبرسی، ج ۱۸، ص ۲۳۴) با چنین مجازاتی مردم زنده می‌شوند و زنگار از قلبشان زدوده می‌شود و انگیزه‌شان برای حرکت در راه هدف اصلی نهضت الهی قوی می‌شود. این مطلب در قرآن اینگونه آمده است: «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ هَمَّنُوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَنَّ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (قصص ۸۲) ضمن اینکه آن‌ها چنین فردی را که بنای طاغوتی شدن و طاغوت‌گرایی گذاشته است، کافر، خارج از دین، عاقبت به شر و غیر رستگار می‌نامند و نسبت به او اظهار برائت می‌کنند. خداوند نیز با آوردن این کلام و مکالمات رد و بدل شده بین آن‌ها کلامشان را تأیید می‌فرماید.

در حقیقت خداوند با آوردن داستان قارون و سرنگونی وی، زنگ خطر شخصی را برای ما به صدا در می‌آورد، که قارون در زمان یک حکومت الهی مسئولیت مهمی دارد، و جایگاه او بعد از حضرت موسی^(ع) و دومین مقام حکومت الهی است، اما با سوءاستفاده از موقعیت سیاسی خود، ثروت زیادی جمع‌آوری کرده و به آن در مقابل مردم تظاهر، فخر فروشی، برتری طلبی و تکبر می‌کند و به مردم و محرومین توجهی ندارد و به گونه‌ای خود را متفاوت از مردم به مردم می‌نمایاند و طاغوتی‌گری و فساد را در جامعه الهی ترویج می‌دهد. با گرفتن یک جایگاه سیاسی، جایگاه اجتماعی بالایی برای خود دست و پا کرده و با القای تفکر خود به مردم و یاریگری از بین آن‌ها، در مقابل نظام الهی تبدیل به یک جریان می‌شود. به گونه‌ای که تلاش‌های حضرت موسی^(ع) بر علیه طاغوت و طاغوتیان را دچار لغزش می‌کند. دست قدرت الهی از آستین بیرون می‌آید و به حیات قارون پایان می‌دهد، او را چنان را درهم می‌کوبد که زندگی او عبرتی برای همگان می‌گردد.

۸- نتیجه‌گیری

در این پژوهش چنین نتیجه‌ای به دست آمد که اصل جواز تنبیه به عنوان یکی از روش‌های تربیتی در قرآن کریم پذیرفته شده است. که بر مبنای دلسوزی و محبتی است که خداوند نسبت به مخلوقات خود دارد. تعیین مرز دقیق تنبیه، انذار و مجازات و تبیین تفاوت معنایی آنها، در لایه لای مفاهیم آیات قابل کشف است. رعایت اعتدال و میانه روی در تنبیه و باز گذاشتن راه برگشت انسان خطاکار از دیگر نکاتی است که در تنبیه باید مورد توجه قرار گیرد. در لایه لای آیات مورد بررسی تفاوت تنبیه و مجازات روشن گردید، به این صورت که در تنبیه راه برگشت برای انسان خطاکار وجود دارد. ولی مجازات، در واقع استیصال و پاکسازی است، راه برگشتی برای مجرم وجود ندارد، چون به ورطه هلاکت سقوط می‌کند. قرآن کریم با ذکر سنخ‌شناسی عذاب اقوام پیشین و تنبیه‌هایی که در نتیجه اعمال ناشایست بر آنان اعمال گردید، درسی زنده و جاری در اختیار بشریت قرار می‌دهد و آنها را به کسب تجربه از این وقایع فرا می‌خواند. و نیز چنین به دست آمد که تنبیه، یک روش تربیتی ثانوی است که از لحاظ مرتبه و ارزش، متأخر از همه روش‌های ممکن در اصلاح رفتار است. در حقیقت، داستان‌های تنبیهی- تربیتی

منابع

• قرآن مجید

- آمدی قمی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه: هاشم رسولی محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴، معجم مقاییس اللغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- احمدی فر، مصطفی، ۱۳۹۶، روش‌های اصلاحی در تربیت اخلاقی قرآن کریم، فصلنامه آموزه‌های قرآنی، شماره ۲۶.
- پناهی، علی احمد، ۱۳۹۷، اقتضائات اخلاقی کاربرد تشویق و تنبیه در پرورش فرزند، فصلنامه علمی ترویجی اخلاق
- ثقفی تهرانی، محمد، ۱۳۹۸، تفسیر روان جاوید، تهران: انشارات هدایت، چاپ سوم.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین، ۱۳۶۳، تفسیر اثنا عشری، تهران: چاپ اول.
- حسینی زاده، علی، ۱۳۷۷، تنبیه از دیدگاه اسلامی، فصلنامه روش شناسی علوم انسانی، شماره ۱۴
- حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ۱۴۰۴، تهران: کتابفروشی لطفی.
- حر عاملی، الشیخ ابوجعفر (۱۴۱۲ ق)، وسائل الشیعه، بیروت: آل البيت
- حکیم، محمد باقر، ۱۴۱۷، علوم القرآن، مجمع الفکر الاسلامی، قم.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵، تفسیر نورالثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم: انتشارات هجرت، چاپ اول، بی تا
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۳۷، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- رازی، ابوالفتح، ۱۴۰۸، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله، ۱۴۳۰، قصص الانبیاء، قم: مکتبه العلمیه المجلسی، چاپ اول.
- سیف، علی اکبر، ۱۳۷۴، تغییر رفتار و رفتار درمانی، تهران: دانا، چاپ اول.
- سیف، علی اکبر، ۱۳۸۵، روان شناسی تربیتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سهرابی، حیدر، ۱۳۹۸، الگوی تنبیه بر اساس آیات قرآن و سیره علوی، فصلنامه مسائل کاربردی تعلیم و تربیت اسلامی، سال چهارم، شماره ۳.
- سید کریمی حسینی، سید عباس، ۱۳۸۲، تفسیر علین، قم: انتشارات اسوه، چاپ اول.
- صادق زاده، علیرضا، ۱۳۹۱، رویکرد تربیتی به آیات انذار و تبشیر، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، سال بیستم.
- صدری، محمد جعفر، ۱۴۲۶، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران: مکتبه السهروردی للدراسات و النشر.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۸۲، عیون اخبار الرضا، قم: جامعه مدرسین، چاپ دهم.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین، خصال، قم: موسسه الاعلمی للمطبوعات. چاپ سوم، ۱۳۳۴

- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو
- طبری، محمد بن جریرطبری، ۱۴۰۸، تاریخ الطبری، دارالکتب علمیه بیروت.
- طبری، محمد بن جریرطبری، ۱۴۱۲ جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه،
- طوسی، شیخ، بی تا، الامالی موسسه البعثه قم.
- عوده، عبدالقادر، ۱۳۹۰، مجازات، مبانى و اقسام آن، ترجمه فرهودی نیا، تهران، چاپ اول، یادآوران
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵، القاموس المحیط، بیروت: دارالکتب العلمیه،
- فیض کاشانی، ملاً محسن (بی تا)، الصافی فی تفسیر القرآن، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت
- قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت، چاپ چهارم، ۱۳۷۷
- قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ۱۴۰۴، تفسیر القمی، مؤسسه دارالکتب قم.
- کابلی، قاسم علی، ۱۳۹۲، روش و مراحل تنبیه در داستان‌های قرآن، فصلنامه مشکوه، شماره ۱۲۰
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحارالانوار، داراحیا التراث الاسلامی، بیروت. بی چا
- مرجانی خلیل آباد، زهره، ۱۳۸۷، نقش تنبیه در تربیت از دیدگاه اسلام، مجله پیام زن، شماره ۲۱.
- مشایخ، فاطمه، ۱۳۸۱، قصص الأنبیاء؛ تهران: انتشارات فرحان، چاپ اول.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سیزدهم.
- مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۳۸۶، پیام قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه. چاپ نهم
- موسوی شوشتری، محمدرضا، ۱۳۹۵، اصول تنبیه از دیدگاه قرآن، فصلنامه احسن الحدیث
- نصری، عبدالله، ۱۳۷۶، مبانى رسالت انبیاء در قرآن، انتشارات سروش، تهران.
- نوری، محمد، ۱۳۹۴، شعیب پیامبر جامعه ساز، قم: دفتر فرهنگ معلولین.
- هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۸۹، بررسی رویکرد قرآن کریم به مجازات، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن،

سال دوم، شماره ۷۰

